



دینانی: ایدئولوژی فکری است که نمی توان از چارچوب آن خارج شد

غلامحسین ابراهیمی دینانی گفت: ایدئولوژی یعنی فکری که حدود و ثغور دارد و نمی توان از چارچوب آن خارج شد. ایدئولوژی محدوده ای دارد که قائل آن نمی تواند از حد و مرز و محدوده آن خارج شود.

غلامحسین ابراهیمی دینانی گفت: ایدئولوژی یعنی فکری که حدود و ثغور دارد و نمی توان از چارچوب آن خارج شد. ایدئولوژی محدوده ای دارد که قائل آن نمی تواند از حد و مرز و محدوده آن خارج شود.

به گزارش خبرگزاری مهر، «افق و ایدئولوژی» عنوان آخرین یادداشتی است که در سایت دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی، قرار داده شده است. این مطلب بخشی از سخنان دکتر دینانی در برنامه معرفت است که از شبکه چهارم سیما پخش می شود. با هم این متن را می خوانیم:

کلمه افق، بسیار کلمه مهمی است. آیه کریمه قرآن می گوید: «سَرِّبَهُمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَفِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ» این آیه از معجزات قرآن کریم است. می فرماید که ما آیات خودمان را به مردم در «آفاق» و «انفس» نشان می دهیم. «انفس» خودش یک افق دیگر است. افق، نفسی و نفسانی است. ما یک افق بیرونی داریم و یک افق درونی. هر دو افق هستند. براساس این آیه شریفه کسی می تواند آیات (نشانه ها) خدا را ببیند که «افق» داشته باشد. انسان، بدون افق چیزی را نمی تواند بفهمد. آفاق جمع افق است. افق را اگر بخواهیم حسی معنی بکنیم مثل آن حالتی است که در جایی نشسته و به افق نگاه می کنید. شما چه به شرق نگاه کنید و چه به غرب، دید شما افق و انتهای دارد. آنچه می بینید، افق دید شماست. مثلا در افق می بینید که خورشید در حال طلوع یا غروب است. انسان وقتی نگاه می کند و می بیند خورشید در حال غروب است فکر می کند از اینجا تا آنجا صد کیلومتر راه است ولی هر اندازه که می رود، افق است. انسان هر اندازه که برود، افق تمام نمی شود. اگر شما بروید آیا به افق می رسید؟

شما هر اندازه که جلو بروید، افق باز است. افق هست ولی هر اندازه شما به طرف آن بروید، گسترده و گسترده تر می شود. این معنای افق است. افق یعنی جایی که به تمام شدنش نمی رسید. قرآن می گوید شما آیات خدا را در آفاق مشاهده کنید. و قطعا این افق، افق فیزیکی و جوی نیست.

افق، افق فکر است. شما اگر فکر داشته باشید، فکر شما امتداد دارد اما هر اندازه که به دنبال فکرتان می روید، در جایی تمام نمی شود. افق فکری شما پایان ناپذیر است. به روی شما گشوده است و شما هر اندازه به طرف افق حرکت کنید آن همواره باز و بازتر می شود. نتیجه این می شود که شما هر اندازه به افق حرکت کنید، آن همواره باز می شود. امتداد و امد فکر شما نیز چنین است. شما می اندیشید و فکر شما امتداد دارد و هر اندازه که به دنبال فکر می روید پایان نمی پذیرد و به جایی نمی رسد که غروب کند. بلکه افق فکر، گشاده و گشاده تر می شود تا بی نهایت. این همان آفاق است و این معجزه قرآن است.

انسان منقبض، افق ندارد و چیزی را نمی فهمد اما کسی که افق دارد همواره بسط دارد و افق پایان ناپذیر است و شما هر اندازه که بروید به افق نمی رسید. این افق بی پایان شما را به بسط می رساند، تا بی نهایت. از این جهت است که انسان های دارای افق، بسط دارند.

فلسفه، هیچ وقت به قبض دعوت نمی کند و فلسفه ای که انسان را به قبض دعوت کند، فلسفه نیست. چه بسا بتوان گفت برخی تعلیمات ایدئولوژیک عاری از قبض نیست. فرقی نمی کند مربوط به چه ایدئولوژی باشد. عده ای معتقدند: ایدئولوژی، یک باور کاذب است یعنی یک حقیقت کاذب. آنها می گویند ایدئولوژی نمی تواند بسط داشته باشد به همین جهت ممکن است ما دین را ایدئولوژی ندانیم از آن رو که دین، دین است و باطن دارد. دین، حتما دارای باطن است.

اما اگر ایدئولوژی دعوت کننده به بسط بود، آن ایدئولوژی نیست و بلکه فلسفه است. اینکه ایدئولوژی به بسط دعوت کند، یک حرف تازه است و معنایش این است که حد یقف نداشته باشد. سوال این است که در این صورت مصداق ایدئولوژی هست یا نه؟ اگر چنین ایدئولوژی پیدا شود من طرفدار آن هستم.

به این نکته باید توجه داشت که ایدئولوژی های شناخته شده، حد و مرز و سد و ثغور دارند. برخلاف کسانی که گمان می کنند فلاسفه و عرفای ما به ایدئولوژی وفادار بوده اند، نمی تواند اشخاصی مثل ملاصدرا را ایدئولوگ خواند. ایدئولوژی یک مفهوم غربی است که در تمدن فلسفی و عرفانی، سابقه ندارد. چه بسا حرفهایی نظیر این تحمیل باشد، از آن رو که گویندگان این حرف ها در دوره کنونی زندگی می کنند.

ایدئولوژی یعنی فکری که حدود و ثغور دارد و نمی توان از چارچوب آن خارج شد. ایدئولوژی محدوده ای دارد که قائل آن نمی تواند از حد و مرز و محدوده آن خارج شود. ایدئولوژی در مواردی به انسان مجال فکر نمی دهد. شما در مارکسیسم نمی توانید فکر کنید و قدرت فکر کردن را از شما سلب می کنند. تا آنجا که نمی توانید آن را نقد کنید و در نتیجه باید در یک چارچوب بخشید. به همین جهت بود که مارکس گفت: من مارکس هستم اما مارکسیست نیستم! او این حرف را از آن رو زد که فیلسوف بود. مارکسیسم را مارکس به وجود آورد ولی نمی خواست ایدئولوگ باشد. در مقابل مارکس که فیلسوف بود، لنین و استالین مارکسیست بودند و همچنین صدر مائو. فیلسوف هیچگاه به ایدئولوگ بودن رضایت نمی دهد.

در اینجا البته سوالی که مطرح می کنند این است که آیا نمی توان اصول دیانت را به عنوان ایدئولوژی یاد کرد. برای پاسخ به این سوال مثالی را باید طرح کنم. توحید یکی از اصول دین است اما معنای توحید چیست؟ اگر بگویید به این معنی است که یعنی خدا یکی است. این سوال مطرح می شود که مقصود از یکی بودن خدا، «یک عددی» است یا «یک حقه حقیقیه»؟! اگر دین ایدئولوژی باشد و و شخصی بگوید که یک همان وحدت عددی شما نمی توانید بگویید که عقیده او اشتباه است اما از نظر یک عارف این موضوع صحیح نیست! ایدئولوژی شامل چیز های زمینی است. به چیز زمینی می توان اطلاق ایدئولوژی کرد. به محض اینکه بگویی ایدئولوژی، زمینی می شود.

یک مقوله آسمانی، نمی تواند زمینی باشد. ایدئولوژی لزوما ثغور دارد ولی ادیان الهی از نظر عمق بی پایان اند و عمق بی پایان دارند. برخلاف ایدئولوژی که چارچوب دارد و نمی تواند بدون چارچوب تصور شود.

راه بسط انسان از نظر من، تفکر کردن و خوب فکر کردن است. هر اندازه انسان در فکر، انبساط بیشتری پیدا کند، در خودش انبساط می یابد و وسیع تر می شود و انبساط وجودی اش بیشتر می شود. که نتیجه آن گشاده تر شدن عالم شخص است. به همین شکل، هر اندازه در کسی تضییق فکری باشد، عالمش نیز تنگ تر خواهد بود. به لحاظ عرفانی هم مسئله به در معرض بودن برمیگردد. باید کاری کرد که در معرض قرار گرفت. سقراط می گوید که وقتی باد تفکر وزیدن می گیرد همه انسان ها به گوشه ای می خزند و پناه می گیرند اما من (سقراط) سینه ام را در مقابل «باد تفکر» سپر می کنم!